

درآمدی نظری بر کاربرد و نقد نظریه چهارچوب‌سازی در تحلیل پویای قومی

علی کریمی*

E-mail: Akm10@umz.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۰/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۲۲

چکیده

این مقاله به بررسی میزان توانایی نظریه چهارچوب‌سازی در تحلیل پویای قومی می‌پردازد. این چشم‌انداز نظری بر نقش عنصر فرهنگ و معنا در مطالعه پویای رفتارهای جمعی و کوشش کنشگران برای برساختن و گسترش دادن معنایی نوین که متفاوت با وضع موجود و گفتمان مسلط است، تأکید می‌نماید. هدف محوری چهارچوب‌سازی تفسیری که طی مراحل مختلف صورت می‌گیرد، بسیج مخاطبان، تهییج ناظران و جلوگیری کردن از مخالفان جنبش در مقابل آن است.

درباره پویای قومی می‌توان گفت فرایند چهارچوب‌سازی، با ترسیم مرز بین درون و برون گروه، برجسته‌کردن موضوع رسالت تاریخی، و سیاسی نمودن مقوله قومیت و عناصر فرهنگی، برداشت‌ها، تصورات، خواسته‌ها و آرمان‌های قومی را برمی‌سازد و معانی شناخته شده را به منظور بسیج هواخواهان و فعالان پویای قومی به کار می‌برد.

کاربرد این نظریه در مبحث پویای قومی، با انتقاداتی نیز مواجه شده است؛ از جمله اینکه چهارچوب‌سازی، سازه‌ای نظری توصیفی است و از جهت تبیینی و تحلیلی چشم‌اندازی ضعیف ارزیابی می‌گردد؛ علاوه بر آن، این فرایند مؤلفه‌های فرهنگی را از اصالت دور می‌کند و با سیاسی نمودن آنها از ویژگی‌های نظریه فاصله می‌گیرد و در قامت یک طرح سیاسی برای سیاسی کردن قومیت درمی‌آید؛ چهارچوب‌سازی از مضامین نظریات بسیج منابع، انتخاب عقلانی و ساختار فرصت سیاسی بهره فراوان می‌برد؛ بدین ترتیب، واجد تکرارگویی و فاقد نوآوری ارزیابی می‌گردد؛ و سرانجام این نظریه با بزرگ‌نمایی و سیاسی جلوه دادن تفاوت‌ها و در حاشیه قرار دادن شباهت‌ها نظریه‌ای دارای خصلت تجزیه‌گرایانه و ضعیف‌کننده فرایند همگرایی و انسجام اجتماعی قلمداد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: چهارچوب‌سازی، پویای قومی، سیاسی شدن فرهنگ.

مقدمه

الگوی غالب در تحلیل رفتار جمعی و جنبش‌های اجتماعی در سنت جامعه‌شناسی غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، کم‌توجهی به نقش مؤلفه‌های فرهنگی و عقاید مشترک و هویت‌ها بود. این امر موجب پیدایش و رشد رویکردی قوی، عقل‌گرا و ساختاری در حوزه ادبیات رایج جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحده گردید؛ بنابراین در عالی‌ترین سطح تحلیل، جنبش‌های اجتماعی پدیده‌هایی تلقی می‌شدند که در پاسخ به گسترش فرصت‌های سیاسی به‌وجود آمده بودند و به سازمان‌های رسمی جنبش اجتماعی و رؤسای آن این فرصت را می‌دادند که به بسیج موفق منابع، اعضا و هواداران بپردازند؛ در سطح خرد نیز افراد به مشارکت روی آوردند؛ اما نه به واسطه اجبار اعتقادات یا حتی به دلیل نگرش‌های فردی؛ بلکه قرار گرفتن در شبکه‌های ارتباطی باعث شد آنان به لحاظ ساختاری آماده فعالیت اعتراض‌آمیز گردند. تا همین اواخر هم محققان آمریکایی به‌ندرت فرهنگ را در تمام جلوه‌هایش به منزله نیرویی برای ظهور و رشد جنبش‌های اجتماعی در مبحث جنبش‌های جدید اجتماعی ذکر می‌کردند (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۲).

در پاسخ این به‌نقیصه و در راستای توجه بیشتر به نقش فرهنگ، یکی از چشم‌اندازهایی که در بررسی و مطالعه پویای قوم، شکل‌گیری و گسترش عقاید بسیج‌کننده، و عنصر ضروری جنبش‌های اجتماعی و رفتارهای جمعی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است، فرایند شکل‌گیری رفتار، و باور و سازماندهی منافع جمعی است که از طریق معناسازی و طراحی چهارچوب صورت می‌گیرد. از آن‌جا که اعتقاد بر این است که جنبش‌های اجتماعی همواره در حال معناسازی‌اند تا تعیین نمایند چه اهدافی عادلانه، و چه روش‌هایی مشروع می‌باشد (یوترمارک، ۲۰۰۴: ۱). زالد معتقد است جنبش‌ها همیشه در حال معناسازی، به تصویر کشیدن بی‌عدالتی‌ها، و تعریف راه‌های تغییر وضع موجودند و از این طریق در صدد برمی‌آیند مقامات حکومت و نظاره‌کنندگان را به درستی اقدامات و اندیشه‌هایشان نمایند (زالد، ۱۹۹۶: ۲۶۹).

از نظر شارحان نظریه چهارچوب‌سازی^۱، نظام باورها و کنش‌های سیاسی به‌ویژه رفتارهای جمعی و بحث و گفتگوی عمومی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ بلکه در چهارچوب معنایی و گفتمانی که در فرهنگ، تاریخ، تعهدات و وفاداری‌های سیاسی مورد پذیرش توده مردم ریشه دارد، پدید می‌آید و طی فرایندی در مناسبات بین گروه‌های متنوع فرهنگی و قدرت و سیاست معنایی ساخته می‌شود تا توجیه‌کننده

1. Framing

نگرش و کنش متقابل آنها باشد. با توجه به این مقدمه، در پژوهش حاضر در صدد پاسخ دادن بدین پرسش اصلی پاسخ هستیم که نظریه چهارچوب‌سازی چگونه پویای قومی را به منزله نمونه‌ای از رفتار جمعی تجزیه و تحلیل می‌کند. سؤال فرعی مقاله نیز این است که چهارچوب‌سازی به چه معناست و در فرایند شکل‌گیری پویای قومی و رفتار جمعی برآمده از آن، چگونه پدید می‌آید. مسأله دیگر آن است که معایب و کاستی‌های مانع از به کار بستن این نظریه در مطالعه پویای قومی چیست. با توجه به ماهیت نظری موضوع، روش مطالعه کتابخانه‌ای، و مرور و تحلیل اندیشه‌های صاحب‌نظران را برای تحقیق برگزیدیم. براساس نتایج به دست آمده نخست معنای چهارچوب‌سازی را بیان نمائیم. و سپس درباره مراحل مختلف آن در فرایند شکل‌گیری رفتار جمعی و پویای قومی، بحث می‌کنیم.

مفهوم چهارچوب‌سازی و اصول اساسی آن

چهارچوب‌سازی در اصل از آثار اروینگ گافمن^۱ الهام گرفته شده است. به نظر گافمن چهارچوب عبارت از مجموعه طرح‌های تفسیری است که با علامت‌گذاری گزینشی و رمزگذاری اشیا، وضعیت‌ها، رویدادها، تجربیات و توالی کنش‌ها در محدوده محیط حال و گذشته افراد، محیط اطراف را ساده‌سازی و تلخیص می‌کند و تصویری فشرده از آن عرضه می‌نماید. چهارچوب‌ها قادرند تا عناصر معنادار یا بی‌معنی را معرفی کنند و زمینه‌های درک حوادث را فراهم نمایند (گافمن، ۱۹۷۴: ۲۱ و ۲۲). چهارچوب‌سازی، فعالیتی معنا ساز^۲ و منازعه‌جویانه است که کنشگران برای خلق و گسترش معنایی به‌کار می‌گیرند که متفاوت با وضع موجود و گفتمان مسلط است و آن را به چالش می‌طلبد؛ بنابراین وقتی شرکت‌کنندگان در یک جنبش یا رفتار جمعی، وضع سیاسی خاصی را چهارچوب‌سازی می‌کنند، معنایی از آن به دست می‌دهند و حوادث مرتبط با آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که هدف بسیج مخاطبان و اعضای بالقوه جنبش، تهییج ناظران و جلوگیری از بسیج مخالفان جنبش در برابر آن فراهم گردد (اسنو و بنفورد، ۱۹۹۲: ۱۳۷).

اسنو و بنفورد^۳ معتقدند چهارچوب‌های کنش جمعی، زمانی شکل می‌گیرد که مخاطبان جنبش درباره درک مشترک و تعریف یکسان از وضعیت مسأله‌ساز و دشوار گفتگو می‌کنند، به ضرورت تغییراتی لازم، وقوف می‌یابند، برخی صفات را به بعضی از افراد نسبت می‌دهند و آنها را درخور سرزنش می‌دانند، ترتیبات و راه‌حل‌های بدیلی

1. Erwing Goffman

2. Meaning work

3. Snow and Benford

برای رهایی از مشکلات پیشنهاد می‌کنند و دیگران را وادار می‌کنند تا هماهنگ با آنها برای تغییر اقدام نمایند (اسنو و بنفورد، ۲۰۰۰: ۶۱۳)؛ به عبارت دیگر چهارچوب‌سازی هم شامل انتساب آسیب‌شناختی و تشخیصی^۱ است که به تعریف مسأله و بیان مشکل می‌پردازد و هم متضمن خصلت درمانی و پیش‌بینی^۲ که ناظر به تبیین راه‌حل مشکلات موجود می‌باشد (اسنو و بنفورد، ۱۹۹۲ الف: ۱۳۷).

این چهارچوب‌ها کارکردهای ویژه‌ای برای کنش جمعی کلیه جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش‌ها و رفتارهای جمعی قومی دارند و طرح تفسیری و چشم‌انداز اعضا و فعالان جنبش را فراهم می‌آورند؛ به‌عنوان مثال وقتی فعالان و اعضای جنبش با وضع اجتماعی ناعادلانه‌ای مواجه گردند، بی‌درنگ آن را بزرگنمایی و برجسته‌سازی می‌کنند و رفتارها و کنش جمعی را بر ضد این وضع تحمل‌ناپذیر و ناعادلانه سازمان می‌دهند. چنین چهارچوب‌هایی پایه‌های مشروعیت‌بخش رفتار جمعی را به‌وجود می‌آورد، و زمینه مبارزه و رقابت برای بسیج افراد را فراهم می‌کند و تداوم می‌بخشد (مک‌آدام و دیگران، ۱۹۸۸: ۷۱۳).

از دیدگاه برخی، چهارچوب‌سازی کنش فرهنگی‌ای ناظر به عمل است؛ زیرا فرهنگ از طریق شکل دادن به ذخیره یا منبعی از عادات، مهارت‌ها و شیوه‌ها که مردم به وسیله آنها راهبردهای عمل را می‌سازند، بر عمل اثر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر فرهنگ دستگاهی شناختی را فراهم می‌آورد که مردم برای جهت دادن به خود در جهان بدان نیاز دارند. درباره نقش فرهنگ و جنبش‌های اجتماعی و رفتار جمعی می‌توان گفت که پیش شرط مهم موفقیت جنبش‌ها از توانایی نمایندگان آنها در عرضه تفسیری جدید از ارزش‌ها و انگیزه‌های خود به‌منظور منطبق کردن آنها با جهت‌گیری‌های خاص بخش‌هایی از افکار عمومی که این جنبش‌ها مایل به بسیج‌شان هستند می‌باشد (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۰۴ و ۱۰۵).

چهارچوب، طرح کلی تفسیر است که افراد را قادر می‌سازد رویدادها را در درون فضای زندگی خود و جهان بزرگتر جای دهند، درک و شناسایی کنند، و به آنها عنوان دهند. چارچوب، درک فرد را هدایت می‌کند و به او اجازه می‌دهد انتظارات تعریف شده‌ای را درباره آنچه اتفاق می‌افتد، داشته باشد و واقعیت زندگی‌اش را معنا نماید. بر این اساس فرایند چهارچوب‌سازی، راهنمای معنایی مفیدی برای درک پویاها و مبارزه مستمر به‌منظور ایجاد و گسترش عقاید بسیج‌کننده و متقصد وضع موجود

1. Diagnostic attribution

2. Prognostic attribution

عرضه می‌کند. این چهارچوب کنش جمعی که از معناسازی منتج می‌گردد، پیامدها و کارکردهایی بسیار مهم برای جنبش‌های اجتماعی دارد (آیزر، ۲۰۰۴: ۱۴)؛ از جمله این کارکردها آن است که بحث فرایند مورد به مثابه اقدامی حیاتی در دسترس رهبران و سازماندهندگان جنبش‌های اجتماعی است تا اعضای خود را برای انجام کنش جمعی بسیج نمایند (گامسون، ۱۹۸۸: ۳۸).

چهارچوب در شکل‌گیری کنش سیاسی نیز نقش دارد؛ زیرا هر موضوعی که در حوزه سیاسی مورد مناقشه قرار می‌گیرد؛ برای اینکه منشأ کنش سیاسی گردد، باید با استناد به سنت‌ها، فرهنگ، تاریخ و باورهای پیشینی مردم به وسیله هر یک از طرف‌های مناقشه به شیوه خاصی چهارچوب‌بندی گردد تا بتواند معنای خاصی را به مخاطبان منتقل نماید. گامسون با اشاره به این موضوع، چهارچوب را مجموعه‌ای از انکار یا گزاره‌های کانونی سازمان دهنده‌ای می‌داند که به زنجیره‌ای آشکار از حوادث معنا می‌دهد و بین آنها ارتباط برقرار می‌سازد (گامسون، ۱۹۸۷: ۱۴۳).

البته این سخن بدان معنی نیست که چهارچوب‌ها به شکل قالب‌های از پیش تعریف شده و قبل از آغاز مبارزه وجود دارند؛ بلکه مقصود آن است که چهارچوب‌های معنا ساز و بسیج‌گر به طور پویا از طریق تعامل راهبردی و پیایی میان رهبران، فعالان جنبش و مخالفان، ظاهر می‌شوند و بر جریان روابط بین آنها اثر می‌گذارند.

چنان‌که گفته شد، چهارچوب تفسیر به ما امکان می‌دهد که فرایند انتساب معنا را که در پس وقوع هر منازعه‌ای قرار دارد، درک نماییم. در حقیقت چهارچوب یا تولید نمادین، ما را قادر می‌سازد به وقایع، رفتارها، افراد و گروه‌ها معنایی را نسبت دهیم که شروع فرایند بسیج را آسان می‌کند. در فرایند انتساب معنا سه مرحله وجود دارد که جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش‌ها و پویش‌های قومی برای دست یافتن به اجماع، و بسیج اعضا و هواداران، و برانگیختن ناظران، پایه‌های کنش جمعی خود را طی آن مراحل طراحی و چهارچوب‌بندی می‌کنند:

الف) مرحله طراحی تشخیصی، یعنی شناخت مشکلات مشخص و معرفی وضعی ویژه که دشوار، ناموجه، دفاع ناشدنی، تحمل‌ناپذیر و مشکل‌آفرین تلقی می‌گردد.
ب) مرحله طراحی پیش‌بینی، یعنی عرضه راهبردهای احتمالی برای حل مشکلات و توضیح دلایل وقوع این وضع دشوار، و معرفی مقصر یا مقصران اصلی پیدایش مشکلات موجود؛

ج) مرحله طراحی انگیزشی، یعنی عرضه مجموعه ترتیب‌های جدید درباره آنچه پویش‌گران باید برای تحقق تغییرات مطلوب انجام دهند؛

طراحی تشخیصی، رویدادها یا وضعیت دردرساز و مشکل آفرینی را که نیازمند بهبود و اصلاح است، شناسایی می‌کند و بدین ترتیب عوامل مجرم و مسئول، و زمینه‌ها و ساختارهای دخیل در پیدایش وضع موجود را تعیین می‌نماید. کار اصلی طراحی تشخیصی، ایراد اتهام و انتساب ویژگی‌ها و انگیزه‌ها به کسانی است که عوامل پدیدآورنده مشکل یا تشدیدکننده آن معرفی می‌شوند؛ به بیان دیگر این امر متضمن غیرت‌سازی و ترسیم مرز میان خود و دیگران در قالب هویت‌هایی ناهم‌ساز است. در این مرحله چهارچوب‌های تفسیر^۱ مناسب، این امکان را فراهم می‌آورند که پدیده‌ای که پیش از این حادثه‌ای تصادفی و غیرعمدی معرفی می‌شود و ریشه‌هایش عوامل طبیعی و غیرانسانی قلمداد می‌شود و یا افرادی خاص مسئول آن به‌شمار می‌آیند، یک مشکل اجتماعی یا سیاسی برساخته قلمداد گردد. از طریق این چهارچوب تفسیر در می‌یابیم که پدیده مورد بحث به‌وسیله پویش‌های نظم اجتماعی یا سیاسی یا عوامل مرتبط با آنها به‌وجود می‌آید و یا دست‌کم تا حد زیادی تحت تأثیر این پویش‌ها قرار دارد و درست به همین دلیل، امکان بالقوه تغییر از طریق عمل جمعی پذیرفته می‌شود؛ زیرا طبیعتاً قدم نخستین و حیاتی در طرح یک مشکل در سطح اجتماع، شناسایی کسانی است که در پیدایش وضعی که نامطلوب معرفی می‌گردد، نقش داشته‌اند (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۰۶ و ۱۰۷).

بازیگران سازمان جنبش اجتماعی با اتکا به روش‌های گوناگون در طراحی تشخیصی، مداخله و مشارکت می‌کنند و می‌کوشند به گمان خود بهترین شیوه‌های انتقال برداشت‌های خود از کاستی‌های وضع موجود به دیگران را بیابند؛ هم‌چنین آنها مبانی پیش‌بینی و انگیزش را نیز تدوین می‌کنند. این مبانی مشخص می‌کند که چه اقداماتی برای رفع دشواری‌های شناسایی شده، ضروری است. فرایندهای طراحی، حامل جهان‌بینی‌های نوظهوری هستند که ادعاهای صریح یا ضمنی هویتی را مطرح می‌نمایند. در جریان همین مرحله طراحی تشخیصی تمایزات درون‌گروه و برون‌گروه آشکار می‌گردد و سایر سازمان‌ها به قطب‌های جهان‌شناختی، جغرافیایی و تاکتیکی منتقل می‌شوند (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۳).

پس از شناساندن مقصر یا مقصران، گام دوم، طراحی پیش‌بینی است. در این مرحله، همان ترسیم و تدوین یک طرح کلی برای رفع مشکل، تحول و رهایی از وضعیت دشوار ایجاد می‌گردد. طرح پیش‌بینی مشخص می‌کند که چه کسی باید چه کارهایی

1. Interpretative frames

انجام دهد. در این مرحله اهداف، راهبردها و شیوه مناسبی نیز تعیین می‌شود. به بیان دیانی و دلاپورتا، تفسیر جهان صرفاً محدود به شناسایی مشکلات نیست، بلکه بر عکس شامل جستجوی راه‌حل، فرضیه‌سازی درباره الگوهای اجتماعی جدید، راه‌های نوین تنظیم روابط میان گروه‌ها، تفسیرهای جدید از اجتماع و اعمال قدرت می‌باشد. این مرحله که ناظر به ترسیم وضع مطلوب می‌باشد، حاوی ابعاد قوی آرمان‌گرایانه است (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

دو مرحله طراحی تشخیصی و طراحی پیش‌بینی به منظور آگاهی‌بخشی و بسیج هواداران و افراد درگیر در پویش ضروری است؛ اما صرف توافق بر سر آنها به‌طور خودکار منجر به شکل‌گیری کنش نمی‌شود. برای اینکه مخاطبان چهارچوب‌سازی به انجام کنش برای تغییر وضع دشوار موجود روی آورند، باید دلایلی قانع کننده و انگیزه‌هایی قوی داشته باشند. طراحی انگیزشی با مطرح کردن استدلال‌های مناسب و قانع، ضمن پشتیبانی روحی و روانی مشارکت کنندگان در رفتار جمعی، انگیزه لازم یا مبانی منطقی برای انجام کنش جمعی را برآورده می‌سازد؛ بنابراین درحالی‌که، کار اصلی مرحله تشخیص، ایراد اتهام و اسناد انگیزه‌ها و هویت‌ها در خصوص غیرها یا اهداف تغییر است، مرحله طراحی انگیزش، ساختار اجتماعی، و انگیزه‌ها و هویت‌های طرفداران را دنبال می‌کند. این هویت‌ها و انگیزه‌های مشترک به نوبه خود محرکی مؤثر برای تحول پویش به موضع کنش جمعی به شمار می‌رود (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۰ و ۲۲۱).

چهارچوب تفسیر، کارکرد مقاعدسازی کنشگران جمعی و مشروعیت‌بخشی به رفتار آنان را نیز برعهده دارد؛ زیرا تنها در صورتی می‌توان بر پیامدها و هزینه‌های پیش‌بینی ناپذیر عمل جمعی، غلبه نمود که بازیگران در خصوص فرصت بسیج، و عملی و مشروع بودن عمل قانع شوند؛ بنابراین چهارچوب‌های تفسیر در کنار نقد بازنمایی‌های نظم و الگوهای اجتماعی مستقر، تعاریف جدیدی نیز از مبانی همبستگی جمعی عرضه می‌نمایند و هویت بازیگر در رابطه با دیگر بازیگران را به‌گونه‌ای دگرگون می‌سازند که به ترغیب عمل جمعی می‌انجامد (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

چهارچوب‌های تفسیر در واقع همان ترسیم و توصیف میدان هویت کنشگران مختلف در جریان پویش و رفتار جمعی است. فرایندهای طراحی میدان‌های هویت در صورتی به قابلیت بسیج دست می‌یابند که بین سازمان‌های مرتبط با پویش جمعی، بازیگران و مخاطبان همسویی مبنایی ایجاد نمایند. از این طریق بازیگران سازمان وابسته به پویش می‌توانند برداشت‌های مخاطبان مختلف از گستره همخوانی و هم‌نوایی

جهان‌شناسی و اهداف سازمان با منافع، ارزش‌ها و باورهای افراد مورد نظر سازمان را تحت تأثیر قرار دهند.

طراحی، فعالیتی استعاره‌ای است؛ زیرا در طراحی میدان‌های هویت با استفاده از تعابیر، استعاره‌ها، کنایات، تمثیل‌ها، تشبیهات و... سعی می‌شود ویژگی‌هایی به مجموعه بازیگران در محدوده مدار فعالیت یک پویش اسناد داده شود. از این طریق و با تشدید مرزبندی بین رقبا هم هویت جمعی گروه خودی یا درون‌گروه^۱، و هم صفات متناسب به هویت رقیب یا برون‌گروه^۲ بیان می‌گردد و ادعاهای مشخصی درباره شخصیت و مختصات راهبردی، اخلاقی، شهوانی یا ارتباطی گروه مطرح می‌شود؛ به‌عنوان مثال شخصیت‌پردازی و تصویرسازی^۳ گروه خودی به‌صورت مطلوب، عقلانی، منصف، قانونمند، مظلوم، تحت ستم و بی‌عدالتی و چهره‌پردازی دشمنان به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که شخصیت آنها غالباً غیرعقلانی، افراطی، ستمگر، غیراخلاقی، بی‌رحم و بی‌احساس تصویر می‌گردد (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۱ و ۲۲۲).

فرایند طراحی چهارچوب تفسیر، علاوه بر تصویرسازی از بازیگران، هواداران و مخاطبان پویش اجتماعی برای تقویت قدرت انگیزش شرکت‌کنندگان و فعالان پویش به موضوع دیگری نیز توجه می‌نماید که عبارت است از مسأله پیوند با رسالت بزرگ و تاریخی. بسیاری از جنبش‌های سیاسی یا اجتماعی و به‌ویژه قومی می‌کوشند برای خود تاریخی طولانی و متصل به گذشته معرفی نمایند. توسل به تاریخ و اسطوره بازگشت به سرزمین موعود، از جمله سازوکارهایی است که در این مرحله بدان اهتمام می‌گردد. سرزمین موعود و مقدس و تاریخ درخشان گذشته، احساسی پرشور و حالتی غم‌انگیز در انسان‌ها می‌آفریند و اثرات بسیج‌کننده زیادی از خود بر جای می‌گذارد (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۵).

چهارچوب تفسیر، وظیفه طراحی میدان‌های هویت مربوط به هواداران پویش را نیز برعهده دارد. این میدان، مجموعه ویژگی‌های هویتی است که درباره حامیان فردی و گروهی رهبران و نخبگان پویش بیان می‌شود و معمولاً ادعاهای هویت جمعی درباره جنبش و سازمان‌ها و جمعیت‌های همسو را شامل می‌گردد. در این مرحله به منظور گسترده کردن قاعده حمایتی از پویش انواع مشخصات هویت شخصی مثل قهرمانان زن و مرد؛ پیروان عادی؛ ستارگان سینما، ورزش و سیاست در زمره هواداران، مرتبطان و علاقه‌مندان به کامیابی پویش معرفی می‌شوند.

1. Insiders

2. Outsiders

3. Image-building

از آنجا که هویت بازیگران و هواداران جنبش با هویت مخالفان آن ارتباط تنگاتنگ دارد، در طراحی چهارچوب تفسیر، هویت مخالفان هم ترسیم و معرفی می‌گردد. میدان‌های هویت مخالفان مجموعه ویژگی‌های هویتی درباره افراد و جمعیت‌هایی است که مخالف آرمان‌ها و اهداف پویش تلقی می‌شوند. این میدان‌ها عبارتند از جنبش‌ها و سازمان‌های مخالف؛ نهادهای رقیب؛ گروه‌های دارای مواضع خصمانه، و سایر مخالفان از جمله تاجران؛ بزرگ متعصبان پنهان؛ نخبگان فرهنگی، هنری و گروه‌های دیگری که تصور می‌شود نگاهی ناسازگار به اهداف و آرمان‌های پویش دارند. در این چهارچوب‌سازی، مخالفان پویش با عناوینی چون معرفی سرمایه‌داران بی‌وجدان به‌عنوان عامل تخریب محیط زیست، نظام سرمایه‌داری به مثابه عامل فقر جهان سوم، و نابرابری به منزله عامل اصلی ستم، سیاست‌های نادرست و ناکارآمد به‌عنوان عامل دگرگونی و مسخ فرهنگی و... تصویرسازی می‌گردند.

این گونه طراحی‌های تشخیصی نه تنها کارویژه انتساب کاستی‌ها به مخالفان و سرزنش آنان را انجام می‌دهند، ایجاد میدان‌های هویتی هواداران و مخالفان را نیز تسهیل می‌کنند. با مشخص و معرفی نمودن مسئول نابسامانی‌ها و آسیب‌های خاص اجتماعی، بازیگران و کارگردانان پویش به‌طور تلویحی ادعاهایی درباره هویت و سازمان خود و دیگران مطرح می‌کنند. ساخت‌های هویت مخالفان از این رو مهم است که راهنمای بازیگران و کارگزاران اصلی سازمان پویش اجتماعی در بررسی‌های آنها درباره آسیب‌پذیری‌ها و نقاط قوت مخالفان به شمار می‌رود و در نتیجه در طراحی راهبردها نقش کلیدی ایفا می‌کنند (اسنو و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۲۸ و ۲۲۹).

جامعه هدف چهارچوب‌سازی، علاوه بر بازیگران، هواداران و مخالفان، بخش وسیعی از مخاطبان را نیز دربرمی‌گیرد. میدان‌های هویتی مخاطبان مجموعه ویژگی‌های هویتی افراد و جمعیت‌هایی است که ناظران بی‌طرف یا بی‌تعهد محسوب می‌گردند و ممکن است در مقابل آرمان‌ها، راهبردها و فعالیت‌های پویش واکنش نشان دهند یا از فعالیت‌های آن گزارش‌مخبره نمایند. رسانه‌ها، نخبگان با نفوذ، هواداران و عموم رهگذران می‌توانند موضوع ادعاهای هویتی و طراحی چهارچوب تفسیر واقع شوند. یکی از ویژگی‌های مشترک همه مخاطبان جنبش، این است که آنها می‌توانند پیام‌های طرفداران جنبش را با نظر مساعد و مطلوب دریافت نمایند.

چهارچوب تفسیر تنها زمانی موفق به برانگیختن کنش جمعی و انجام اقدامات بسیج‌گرانه می‌گردد که میان فعالان و پیشتازان پویش، جامعه هدف و مردمی که فعالان

قصد بسیج آنها را دارند، اتحاد چهارچوب به وجود آید؛ به عبارت دیگر عامل ضروری برای موفقیت بسیج، پیوند تفاسیر فردی آحاد جامعه هدف با تفاسیر سازمان‌های مربوط به پویای اجتماعی است؛ به طوری که منافع، ارزش‌ها، اعتقادات فردی و فعالیت‌ها، با اهداف و شناخت سازمان پویای اجتماعی تا حد زیادی هماهنگ و مکمل یکدیگر باشند (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۱۱ و ۱۱۲).

اتحاد چهارچوب تفسیر جنبش و هواداران به شکل‌های مختلفی صورت می‌گیرد. مهم‌ترین این صورت‌ها عبارتند از:

۱. پل زنی چهارچوب^۱ بدین معنی که تفاسیر، برداشت‌ها و پیام‌های ارسالی سازمان‌دهندگان به هواداران آرمان‌های پویای با تفاسیر مختلف از واقعیت که بخش‌های مختلف افکار عمومی آنها را تولید می‌کند، دربرگیرنده عناصر مشترک باشند و آنان همگی تصویری یکسان از واقعیت و جایگاه خود در جهان داشته باشند.

۲. تقویت چارچوب^۲ بدین شرح که فعالان جنبش، تفسیری از جهان را فصل‌بندی و بازتعریف می‌کنند که در صورت بی‌توجهی بدان، مغشوش و مبهم باقی می‌ماند. آنان با تبلیغ، تکرار و ارائه شواهد تاریخی از تفاسیر خود می‌کوشد از واقعیت‌ها ابهام‌زدایی کنند، تفسیرهای شکل گرفته در ذهن هواداران‌شان را تثبیت و تقویت نمایند و به چهارچوب ارائه شده وفادار بمانند.

۳. گسترش چارچوب^۳ بدان معنا که در صورت نبودن ارتباط روشن میان خواسته‌ها و دغدغه‌های خاص پایگاه بالقوه پویای با اهداف کلی‌تر جنبش، گسترش چهارچوب پیام‌ها و آرمان‌ها باعث افزایش هماهنگی این پیام‌ها با ارزش‌ها و قواعد مسلطی که افکار عمومی به وسیله آنها واقعیت را تفسیر می‌کند، می‌گردد. با بسط چهارچوب، پایگاه حمایتی پویای گسترش می‌یابد و تعداد بیشتری از مخاطبان و ناظران در زمره هواداران و فعالان آن درمی‌آیند؛ بنابراین اتحاد چهارچوب نیازمند وجود ارتباط پویا میان توسعه مضامین خواسته‌های پویای، میراث فرهنگی و نهادهای جامعه مورد نظر است (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۱۲ و ۱۱۳).

در فرایند اتحاد چارچوب، نقش ساختار فرصت سیاسی به منزله یک متغیر مهم مطرح می‌گردد. اینکه چگونه مردم فرصت‌های سیاسی عرضه شده از سوی نظام سیاسی را بازنمایی می‌کنند را با عنایت به دو معیار اساسی می‌توان سنجید. اولین معیار، ثبات یا بی‌ثباتی شکاف‌های جهان‌شناختی است که به‌طور سنتی، ساخت نظام سیاسی را

1. Frame bridging

2. Frame amplification

3. Frame extension

شکل می‌دهد. هر چه این شکاف‌های جهان‌شناختی در جذب و تفسیر منافع و خواسته‌های جدید ناتوان‌تر باشند و نتوانند به درستی این منافع و خواسته‌ها را بازنمایی کنند، پویای نوظهور برای پرکردن خلأهای موجود، فرصت بیشتری برای ایجاد و برساختن هویت‌های سیاسی جدید خواهند داشت. دومین معیار، ظرفیت‌ها و امکان‌های عمل مستقل در درون ساخت سیاسی است. در چهارچوب ساختار فرصت سیاسی، امکانات عمل مستقل بدین عوامل بستگی دارد: ترکیب شبکه‌های نهادی موجود برای رسیدگی به تقاضاها، بودن یا نبودن متحدان بالقوه در نظام سیاسی، و اهمیت شکاف‌های درونی برای نخبگان (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۲۰).

به نظر دیانی و دلاپورتا با توجه به معیارهای یادشده و برداشت‌های مختلف از فرصت‌های درون نظام، چهار نوع چهارچوب تفسیر از محیط سیاسی بدین شرح شکل می‌گیرد:

۱. چهارچوب‌های ضد نظام؛ ۲. چهارچوب آرایش مجدد؛ ۳. چهارچوب شمول یا فراگیری؛ ۴. چهارچوب احیا؛

چهارچوب‌های ضد نظام هر دو ویژگی اساسی یک نظام سیاسی یعنی شکاف‌ها و هویت‌های مسلط نظام، و توانایی آن برای ایجاد سازش میان منافع و جهت‌گیری‌های ناهمگون و غالباً متعارض درون فرایند سیاسی را به چالش می‌کشند و از دگرگونی اساسی در نظام سیاسی حمایت می‌کنند. چهارچوب آرایش مجدد بدین معنی است که از یک طرف فرصت‌های خوب برای عمل مستقل در درون نظام سیاسی وجود دارد و از طرف دیگر اتحادهای سستی برای حمایت از هویت‌های جمعی و سازمان دادن به عمل سیاسی از توانایی کافی برخوردار نیست. این چهارچوب بر ضرورت تجدید ساختار نظام‌های سیاسی بر مبنای هویت‌های جمعی جدید تأکید می‌نماید بدون این‌که خواستار مشروعیت‌زدایی کامل از اعضا و رویه‌های مستقر در آن باشد.

چهارچوب فراگیری بر لزوم رسمیت یافتن بازیگران سیاسی جدید به‌عنوان اعضای مشروع نظام سیاسی البته در جایی که تعاریف شکاف‌های اصلی به چالش کشیده نمی‌شوند، تأکید می‌کنند؛ بنابراین نوآوری سیاسی که به دنبال ورود بازیگران جدید ایجاد می‌گردد، بر ترکیب نظام سیاسی اثر می‌گذارد نه بر ساختار نظام. در نهایت چهارچوب‌های احیا برداشت‌هایی از محیط سیاسی عرضه می‌کنند که شکاف‌ها را با ثبات و فرصت‌های عمل مستقل را محدود تلقی می‌نمایند. در چنین بستری منطقی‌ترین

گزینه برای چالش‌گران ورود به سازمان‌های سیاسی مستقر به منظور جهت دادن مجدد به اهداف آنها و احیای ساختارشان از درون می‌باشد (دیانی و دلاپورتا، ۱۳۸۳: ۱۲۱ و ۱۲۲).

کاربرد و نقد نظریه چهارچوب‌سازی و تحلیل تنوع قومی

تنوع قومی به منزله وجهی از شکاف اجتماعی تاریخی جوامع، آثار عمیق و بی‌شماری بر صورت‌بندی نیروهای اجتماعی و سیاسی و پویای آن بر جای می‌نهد. اثرگذاری عملی تنوع قومی در قالب رفتار جمعی اعضای گروه‌ها و شکل‌گیری پویای قومی، از طریق سازوکارهای گوناگونی انجام می‌گردد که چارچوب‌سازی از زیربنایی‌ترین و مهم‌ترین آنهاست؛ زیرا از طریق این فرایند برداشت‌ها، تصورات، درخواست‌ها، آرمان‌ها و سنت‌های قومی قدرت بسیج‌کنندگی می‌یابد و زمینه‌های پویای قومی را تمهید می‌نماید.

کنشگران قومی چهارچوب‌سازی از قومیت برای تفسیر و بسیج سیاسی مردم استفاده می‌کنند و از این زاویه بر رفتار آنان اثر می‌گذارند. قدرت قومیت از طرف بازیگران اجتماعی و سیاسی، و از راه سازوکارهای گوناگون مثل رسانه‌ها یا نخبگان قومی که جهان پیرامونشان را از رهگذر منشوری فراگیر تفسیر می‌نمایند، به نیرویی قدرتمند و اثرگذار تبدیل می‌شود (کارنر، ۲۰۰۷: ۱۱).

چهارچوب‌سازی قومی رابطه‌ای تنگاتنگ با مرزبندی قومی دارد. از طریق عمل مرزبندی که خود عمیقاً فعالیتی سیاسی است، رابطه درون - برون‌گروه شکل می‌گیرد، جهان‌های متفاوت اعضای گروه و کسانی که بیرون از آن قرار می‌گیرند، به وجود می‌آید و رابطه فرادستی - فرودستی، مرکز - پیرامون و به‌طور کلی قومیت به معنی گروه‌های اجتماعی نسبتاً فاقد قدرت، حاشیه‌ای و در کل قومیت در قالب نابرابری بین گروه‌هایی که اکثریت و اقلیت فرهنگی را تشکیل می‌دهند، برساخته می‌گردد. با این چهارچوب‌سازی، افراد درون و برون‌گروه به گونه متفاوتی ساختارهای قدرت موجود را از طریق استمرار یا مخالفت با توزیع نابرابری‌های منزلتی، مادی و ثروت و توانایی اجرای تصمیمات بازتولید می‌نمایند یا آن را به چالش می‌کشند. از این منظر رفتارهای افراد و گروه‌های قومی دقیقاً تابع نظام تفسیری و چهارچوب‌بندی‌ای است که از موقعیت خود و دیگران ارائه می‌کنند (کارنر، ۲۰۰۷: ۱۷).

یکی از عناصری که در فرایند چهارچوب‌سازی، نقش بسزایی ایفا می‌کند، خاطرات جمعی قومی است. برای درک اهمیت این عامل، لازم است بگوییم که درباره مسائل سیاسی، معمولاً روش‌های غیرجانبدارانه، اجماعی و ثابت شده‌ای برای ایجاد و اثبات

حقیقت و نادرستی عقاید، واقعیت‌ها و افکاری که بر انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی وارد می‌گردد، وجود ندارد. در برابر افکار عمومی، رقبا فنون و شیوه‌های مجاب کردن مخاطبان از هنر ادبیات و سخنوری گرفته تا تبلیغات سخت و شدید را به کار می‌گیرند؛ زیرا هدف اساسی در عرصه سیاسی، ایجاد اجماع یا حداقل جلب حمایت اکثریت برای یک موضع و سیاست می‌باشد. کنشگران سیاسی برای دستیابی بدین هدف از راه‌های گوناگون از جمله مبهم‌سازی موضوعات؛ پنهانکاری؛ و عرضه اطلاعات نادرست، چندپهلوی و رازآلود استفاده می‌کنند (کارنر، ۲۰۰۷: ۲۱).

وقتی جامعه با مشکلات و مسائل اجتماعی یا امنیتی همچون بحران، جنگ یا تهدیدی دیگر رویاروی می‌گردد، رهبران سیاسی از مردم می‌خواهند که اختلافات را کنار گذارند و هدفی مشترک را برگزینند. در جوامع چندپارچه قومی برای دست یافتن به اتحاد، این رهبران بنیادی‌ترین ارزش‌ها و اصول مشترک بین مردم را که به میزان مناسبی جامع باشند، مطالبه می‌کنند و از آنها به منظور ایجاد اجماع و وفاق بهره می‌برند. این اصول مشترک را می‌توان اسطوره جمعی نامید؛ چون دارای رنگ فرهنگی اند. اسطوره‌های جمعی در قلوب و اندیشه‌های توده‌های مردم از قدرتی به مراتب بیشتر از فلسفه سیاسی یا جهان‌بینی که اختلافات زیادی درباره آنها وجود دارد، برخوردار است. اسطوره جمعی شامل فراگیرترین و اجماعی‌ترین نمادها، داستان‌ها، علائم، و استعاره از فرهنگ وسیع‌تر است و تداوم و ثبات خود را در طول زمان حفظ می‌نماید. همانند زبان و بسیاری از آداب و رسوم، اسطوره‌ها ساختاری اجتماعی برای معتقدان پرشمار از گذشته تا امروزند. اسطوره‌های جمعی تصورات ما را شکل می‌دهند، آرمان‌ها و رفتارهای اخلاقی مان را مشروعیت می‌بخشند و آنها را برای ما الزامی می‌سازند. چهارچوب‌های ما سازه‌هایی اجتماعی‌اند، به وسیله مقامات قابل اعتماد ارتقا می‌یابند، در چرخه‌های اجتماعی مان مفروض انگاشته می‌شوند و به‌طور گسترده از سوی گروه‌های کثیری از مردم که هویت‌مان را با آنها تعریف می‌کنیم و به سبب فداکاری تقدیس می‌گردند، تأیید می‌شوند. چهارچوب گزاره‌های غیرقطعی، ناآشنا و قابل پرسش را به ارزش‌ها، عقاید، و افکاری تبدیل می‌کند که قطعی، مطمئن و روشن‌اند؛ بنابراین چهارچوب‌سازی در ذهن اعضای گروه‌های قومی حقیقت را تولید و بازتولید می‌نماید، باورهای مشروعیت‌بخش می‌آفریند و هویت را برمی‌سازد.

در روند جستجوی حقیقت، معمولاً اطلاعات لازم را دریافت می‌کنیم و درباره آنها می‌اندیشیم، طبقه‌بندی‌شان می‌کنیم و با چهارچوب شناختی و اخلاقی موجود که به ما

احساس و معنا می‌بخشد، و در داشتن آنها با مقامات قابل اعتماد و چرخه‌های اجتماعی مان مشترکیم، مطابقت می‌دهیم. اگر این اطلاعات با چهارچوب ما تناسب نداشته باشد، به جای آنکه در چهارچوب مورد اعتماد خود تردید نماییم یا در قضاوت و داوری درست درباره داده‌های خود شک کنیم، در مقابل اطلاعات وارد شده، مردد و بدبین می‌شویم، انکارشان می‌نماییم یا سعی می‌کنیم به گونه‌ای آنها را توجیه کنیم.

در جوامع چندپاره قومی، اعضای هر گروه معمولاً به مقاماتشان اعتماد دارند، مایلند در چرخه‌های اجتماعی مجزا زندگی کنند، به دنبال قهرمانان خاص اجتماع خود هستند و قهرمانانی را که برای گروهشان فداکاری نموده‌اند، را تحسین می‌کنند. هر گروهی چهارچوب و اسطوره‌های جمعی مستقل و متمایز خود را درباره روابط قومی داراست. این عناصر در هنگام بروز بحران متمایزتر و برجسته‌تر نیز خواهد شد. اسطوره جمعی، خاطره همه مردم از گذشته‌شان است، دیدگاهشان را درباره جهان اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، شکل می‌دهد. حوادثی که بر روابط قومی اثر می‌گذارند، در چهارچوب‌های متمایز قومی به صورت‌های متفاوتی تجربه و تفسیر می‌گردند.

براین اساس می‌توان گفت عمل چهارچوب‌سازی روابط و مناسبات قومی به‌طور وسیعی همواره با ارجاع به فرهنگ، پیشینه گذشته، خاطرات جمعی و تاریخ گروه، زبان و نمادهای قومی صورت می‌گیرد و با تبلیغ اندیشه برگزیدگی قومی، تداوم تاریخی، سرزمین موعود، رسالت تاریخی، نیای مشترک، احیای خاطرات جمعی، نابرابری منزلتی و... (اسمیت، ۱۹۹۹: ۱۸-۱۲) نخست بسیج ذهنی اعضای گروه‌های قومی را علیه گروه مسلط رقم می‌زند و پس از آن از طریق فرایند غیریت‌سازی و با معرفی آنها به‌عنوان رقیب، دشمن و عامل اصلی نابسامانی‌های موجود، بسیج رفتار جمعی آنان حتی به شکل شرکت در منازعات و درگیری‌های خشونت‌بار را به‌منظور به چالش کشیدن و تغییر اوضاع موجب می‌گردد. در این مرحله چهارچوب‌سازی از طریق برانگیختن و افزودن رعب و ترس، ایجاد تصورات منفی و قالبی درباره دشمن، نادرستکار خواندن رقیب، قطبی کردن رابطه، حدت و شدت بخشیدن به هویت‌های متمایز و طرد کننده، ارتقای اسطوره‌های جمعی و همبستگی‌های قومی انجام می‌شود.

در فرایند چهارچوب‌سازی، گذشته تاریخی، و نوع روابط گروه قومی با دولت و ناخشنودی ناشی از آن، بسیار تعیین‌کننده است. ناخشنودی از سلطه گذشته می‌تواند به سادگی به ارتقای درخواست‌ها برای کسب قدرت بیشتر در مقابل دولت مرکزی منجر شود. از نمونه‌های این مسأله می‌توان بر استعمار کبکی‌ها از سوی انگلیسی‌ها پس از

سال ۱۷۵۹م. اشاره نمود که مقارن با اعمال سیاست‌های همانندسازی کبکی‌های فرانسوی زبان بود، و یا سلطه مادری‌ها بر باسک‌ها و کاتالون‌ها، و سلطه انگلیسی‌ها بر اسکاتلندی‌ها. را ذکر کرد؛ بنابراین عجیب نیست که کاتالون‌ها و باسک‌ها که خودمختاری‌شان قویاً تحت حکومت فرانکوفون‌ها سرکوب گردیده بود، برای کسب قدرت بیشتر در قانون اساسی ۱۹۷۸م. کوششی فراوان نمایندند، از این رو می‌توان گفت ناخشنودی تاریخی و رنج گذشته، تمایل قوی برای شناسایی را تقویت می‌نماید که به نوبه خود منجر به پدید آمدن میل به کینه‌جوئی می‌گردد (رامون مایز و دیگران، ۲۰۰۵).

میزان چالش گروه قومی به عوامل گوناگونی از جمله نوع و میزان مطالبات، ظرفیت بسیج اعضا و هواداران، جهان‌بینی و فرصت‌های در دسترس آن بستگی دارد. درباره خواسته قومی می‌توان گفت که بیشتر، گروه‌های قومی خواهان خودگردانی بیشترند؛ اما درباره عنصر بسیج، گروه‌های قومی دارای سازمان نسبتاً خوب و همبسته، و از نظر سرزمینی و جغرافیایی اغلب متمرکز در یک نقطه‌اند و همه ویژگی‌ها یک گروه بادوام و پایدار را دارا هستند. فرصت گروه‌های قومی نیز به شدت تبعیض سیاسی، ساختار قدرت سیاسی و نوع حمایت خارجی به‌وسیله نیروی انسانی، تسلیحات، منابع و پشتیبانی سیاسی بستگی دارد. از نظر ایدئولوژی نیز می‌توان گفت که ملیت‌گرایی قومی یکی از رایج‌ترین و بسیج‌کننده‌ترین انواع ایدئولوژی‌ها در اغلب جدال‌های قومی بوده و هست. چهارچوب‌سازی، جریانی مستمر و پیوسته است و فقط به دوران منازعه و درگیری قومی محدود نمی‌شود؛ بلکه همچنان درباره گفتمان سیاسی بعد از توقف منازعه نیز قدرت تبیین و توضیح دارد. بعد از پایان یافتن منازعه، دو موضوع مرتبط به هم به‌طور خاص جدل برانگیز ظاهر می‌شوند: یکی سندرم قربانی که طبق آن هر گروهی اعتقاد دارد او آغازگر درگیری و منازعه نبوده، بلکه خود قربانی اصلی آن و در نتیجه سزاوار برخورد عادلانه است، و دیگری سندرم انکار که طی آن هر گروه شروع دشمنی و انجام رفتارهای خشونت‌آمیز را انکار می‌نماید. در فرایند چهارچوب‌سازی پس از منازعه، رقبا به‌گونه‌ای موضوع را تحلیل می‌کنند که بتوانند سنگدلی و خشونت خود را انکار کنند و یا میزان و شدت آن را کاهش دهند و درباره اقدامات خشونت‌بار رقیب تکرار، بزرگنمایی و اغراق نمایند.

در جریان چهارچوب‌سازی، خود تصویری^۱ از گروه خودی بسیار مثبت صورت

1. Self-image

می‌گیرد؛ اعضای گروه سزاوار شکوه، عظمت، تکریم و تقدیس معرفی می‌شوند، ساحت آنان سرشار از فضایل انسانی و نوع‌دوستانه و دور از هرگونه بی‌رحمی ترسیم می‌گردد و خشونت که انعکاس‌دهنده ضعف و بیانگر خصایل غیرانسانی است، به گروه رقیب و دشمن منتسب می‌گردد. در این حالت، انکار ستم و تجاوز بهترین و رایج‌ترین حربه از سوی رقیبان برای تنزیه و بهسازی تصویر خود است. این‌گونه چهارچوب‌سازی در مناسبات قومی دارای کارکردهای مختلفی است؛ مثلاً همبستگی و وحدت درون‌گروه را افزایش می‌دهد و با تبلیغ انجام رفتارهای غیرانسانی و تحمیل سختی و رنج بر گروه خودی از طرف رقیب، توانایی برای اعتراض را تشدید می‌کند و به موازات افزایش همبستگی گروه، آسیب‌های وارد شده بر دیگر اعضای گروه از طرف آن دسته از اعضا که خود متحمل خسارت نشده‌اند، خطا تلقی می‌شود و بدین ترتیب آنان به جرگه شاکیان و معترضین رقیب می‌پیوندند. این مسأله تأثیر چندبعدی^۱ نامیده می‌شود؛ چون این‌گونه خطاها از ناحیه دیگر اعضای گروه چندبرابر بزرگنمایی می‌گردد و به اعتراض جمعی می‌انجامد (اوبرشال، ۱۹۹۳: ۲۵ و ۲۶).

چهارچوب‌سازی در مرحله آغاز فرایند مذاکره و صلح نیز با کارکردی متفاوت ادامه می‌یابد. قبل از وقوع منازعه، کارکرد چهارچوب‌سازی، قطبی کردن مناسبات گروه‌های قومی رقیب، و کارکرد آن بعد از منازعه تبلیغ سندرم قربانی و انکار آنان است. در مرحله صلح چهارچوب‌سازی بر سر موضوعات مختلف تداوم پیدا می‌کند. وقتی مواجهه خشونت‌آمیز یا مسالمت‌آمیز رخ می‌دهد، مجموعه جدیدی از موضوعات اشتقاقی^۲ که از مقابله یا مواجهه مشتق می‌گردد، شکل می‌گیرد. این موضوعات، اقدامات رقبای و متخصصین را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ مثل این‌که چالش‌گران خشونت را شروع کرده باشند، حکومت زور غیر ضروری علیه گروه‌های قومی به‌کار برده باشد و... از اینجا به بعد چهارچوب‌سازی در قالب انجام تحقیقات از اقدامات نیروهای حکومتی و ضرورت اصلاح رفتاری یا ساختاری حکومت بیان می‌شود. توده‌های ناظر که درگیر مسائل محوری نبوده‌اند، طرفدار موضوعات اشتقاقی می‌شوند و در نتیجه بازیگران جدیدی به متخصصین می‌پیوندند. در این رویارویی‌ها اقدامات و اظهارات متخصصین اعتماد بین آنها را از بین می‌برد.

در جریان مصالحه بین گروه‌های رقیب، مجموعه جدیدی از مسائل آیینی یا روندی^۳ ظاهر می‌گردد؛ به‌عنوان مثال آیا پیش‌شرط‌هایی برای گفتگوهای صلح وجود

1. Multiple effect

2. Derivative issues

3. Procedural issues

دارد؟ آیا موضوعات مذاکره‌ناپذیری نیز هست؟ مذاکرات پنهانی است یا آشکار؟ وقتی یک یا هر دو طرف خواهان آن نباشند که با افرادی که در منازعه مرتکب رفتار خشونت‌آمیز شده‌اند مذاکره کنند، موضوعات شناسایی^۱ رخ می‌نماید. در میان مسائل آیینی، موضوعات شناسایی مهم‌ترین قسم هستند؛ زیرا بدون مصالحه درباره آن یا دادن امتیاز بدان، هیچ‌گونه مذاکره‌ای شروع نخواهد شد و حتی می‌توان گفت مصالحه با کسانی که در فرایند چهارچوب‌سازی با عناوینی همچون دشمن، متجاوز، غیرقابل اعتماد، غیراخلاقی و ستمگر شناخته شده‌اند بسیار دشوار می‌گردد (اوبرشال، ۱۹۹۳: ۳۰). علاوه بر آن، نوع چهارچوب‌سازی صورت گرفته در مرحله قبل و حین منازعه، بر تصور گروه‌های رقیب در جریان مذاکره و مصالحه اثر می‌گذارد؛ زیرا هرچه فرایند چهارچوب‌سازی، هزینه و فداکاری صرف شده به منظور کسب هدف در منازعه را بیشتر و بزرگ‌تر نشان دهد، پیروزی ارزشمندتر می‌گردد و تغییر وضع به وسیله فرد، کمتر اتفاق می‌افتد؛ بدین معنی که ارزش هدف ثابت نیست؛ بلکه به موازات هزینه‌ای که برای تأمین آن صرف می‌شود، افزایش می‌یابد؛ به‌عنوان مثال برای رهبران گروه‌های قومی، اتخاذ رفتار آشتی‌جویانه و با گروه‌های رقیب بعد از مواجهه با دشواری‌های زیاد و تحمل برخی خسارت‌ها دشوارتر می‌شود. صرف‌نظر از ارزش اصلی یا اهمیت خواسته‌های مورد مناقشه، ارزش با تحمل خسارت به شدت افزایش می‌یابد؛ بنابراین برای گروه‌های درگیر در منازعه، بهانه‌ها و تعهدات بیشتری پدید می‌آید و اعطای امتیاز و دستیابی به مصالحه به موضوعی هزینه بر بدل می‌گردد.

بنابراین چهارچوب‌سازی عملی است که از طریق استفاده از عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی و با ارجاع به بن‌مایه‌های فرهنگی و هویتی گروه‌های قومی از طریق فرایند معناسازی، تصویرپردازی و بسیج‌گری، نقشی بنیادین در شکل‌گیری پویای قومی دارد و در تمامی مراحل از زمان پیش از وقوع منازعه گرفته تا در جریان آن و پس از منازعه و فرایند مذاکره، مصالحه و سازش حضوری پیوسته دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت فهم پویای قومی فقط در پرتو فرایند چهارچوب‌سازی ممکن می‌شود.

آنچه تاکنون بیان گردید وجه توصیفی نظریه چهارچوب‌سازی و چگونگی استفاده از مفاهیم فرهنگی برای بازنمایی روابط در پویای قومی است. پس از آن، به برخی از مهم‌ترین معایب و کاستی‌هایی که کاربرد این نظریه را در تحلیل پویای قومی با دشواری مواجه می‌نماید، اشاره می‌کنیم. نکته قابل توجه در ارزیابی این نظریه، غلبه

1. Recognition issues

بعد توصیفی آن است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت این نظریه فقط ابعاد، چگونگی و مراحل معناسازی و شکل‌گیری انواع قالب‌های تفسیر را باز می‌نمایاند؛ اما به دلیل ضعف بعد تبیینی در بخش تحلیل علل سیاسی شدن تفاسیر و معانی برساخته، سکوت می‌کند؛ به بیان دیگر این نظریه به ما نمی‌گوید که چه زمانی و تحت چه شرایطی معانی و تفاسیر به صورت سیاسی برساخته می‌شوند؛ چون مهم این واقعیت است که معانی، مفاهیم و مناسبات بین قومی و نیز بین اقوام و ساخت قدرت، همواره در ضمیر جامعه حیات و تداوم دارند و فقط در مواقع و اوضاع خاص واقعیت مقوله قومیت، سیاسی می‌شود و ابزار کنش، بسیج و پوشش سیاسی، واقع می‌گردد. این در حالی است که نظریه مورد بحث درباره علل سیاسی شدن مقوله قومیت دیدگاهی به دست نمی‌دهند؛ بنابراین می‌توان گفت نظریه چهارچوب‌سازی، از نوع توصیفی است و واجد قدرت تبیین، تحلیل و پیشگویی لازم نمی‌باشد.

نظریه چهارچوب‌سازی به نقش ساختارهای فرهنگی، سنت‌ها و میراث پیشین جامعه در برساخته شدن هویت‌ها و فرایند معناسازی و هویت‌بخشی به درستی توجه می‌کند و ریشه پوشش‌ها و رفتارهای جمعی را در عنصر فرهنگ جستجو می‌نماید؛ اما این موضوع به ناموزونی در توجه به اهمیت متوازن ساختار - کارگزار و کم‌توجهی به نقش کارگزار می‌انجامد و از اهمیت عنصر سیاست در مراحل مختلف فرایند چهارچوب‌سازی غفلت می‌گردد. این در حالی است که حضور عنصر سیاست و کارگزار سیاسی در مراحل گوناگون چهارچوب‌سازی معنایی و تفسیر انکارناپذیر است. این عنصر در حوزه مورد بحث ما به اندازه‌ای پررنگ است که این نظریه چهارچوب‌سازی را بیشتر به راهبرد بسیج اعتراض گروه‌های قومی شبیه می‌کند و حتی کلیت این فرایند را از صورت یک نظریه علمی دور می‌نماید و به جزئی از یک طرح سیاسی نزدیک می‌کنند؛ زیرا گزینش عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی مؤثر در بسیج قومی، اسطوره‌پردازی و استفاده از وجوه استعاره برای اینکه آن مفاهیم به صورت تصور اجتماعی درآیند، ترسیم مرز بین سازمان‌ها و فعالان پوشش‌های قومی و ساخت قدرت، صف‌آرایی بین درون و برون گروه، تلاش برای تغییر مناسبات موجود و... همگی از سیاسی بودن تلاش مذکور حکایت می‌کند؛ به عبارت دیگر شکل‌گیری هویت قومی ناشی از مرزبندی اجتماعی بین ما و دیگران یا درون و برون گروه است و مرزبندی خود فعالیت سیاسی می‌باشد؛ زیرا این عمل، ساختارهای قدرت موجود را از طریق موافقت با حفظ و استمرار یا مخالفت با توزیع نابرابری‌های منزلتی، مادی و ثروت

بازتولید می‌کند یا آن را به چالش می‌کشد. در این مفهوم قومیت به مثابه فرهنگ سیاسی می‌گردد و استفاده ابزاری از ویژگی‌های فرهنگی درک می‌شود.

این گزاره تلویحاً دال بر آن است که فعالان پویش‌های قومی برای تشدید و تثبیت مرزبندی سیاسی با رقبای خود هر چه بیشتر بر مؤلفه‌های تمایزبخش و برجسته‌سازی نقاط تفاوت و به حاشیه‌رانی نقاط اشتراک می‌پردازند؛ به تفکیک و تجزیه دامن می‌زنند و هدف همزیستی، همبستگی، انسجام و ادغام اجتماعی و همگرایی رفتارهای عملی، مصالحه و مسالمت‌جویی را ضعیف می‌گردانند، از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که این نظریه بیشتر دستمایه پویش‌ها و جنبش‌هایی قرار می‌گیرد که راهبرد تجزیه و تمایز را تعقیب می‌کنند، نه راهبرد همگرایی و ادغام.

از منظری دیگر می‌توان گفت که چهارچوب‌سازی با به خدمت گرفتن مؤلفه‌های فرهنگی در راستای مقاصد بسیج سیاسی - قومی، استفاده از عناصر فرهنگی به‌عنوان ابزار مبارزه با ساخت حاکم، از یک‌سو با نظریه بسیج منابع ارتباطی وثیق می‌یابد و به بخشی از تلاش بسیج‌کنندگان قومی برای دور کردن مؤلفه‌های فرهنگی از مضامین اصیل خود و در مقابل استفاده از ابزار فرهنگ در راستای مقاصد سیاسی فروکاسته می‌شود، و از سوی دیگر با نظریه انتخاب عقلانی مرتبط می‌گردد؛ زیرا از فرهنگ به مثابه منبعی در دسترس، قابل پذیرش همگانی و اثرگذار در دستیابی به اهداف که همانا ایجاد دگرگونی مورد نظر بسیج‌کنندگان و فعالان پویش‌های قومی است، بهره می‌گیرد؛ به‌علاوه چون پویش قومی در تعامل با ساخت قدرت قرار دارد و توفیق سازمان‌های پویش قومی در دستیابی به اهداف به شکل تنگاتنگی به ماهیت ساخت قدرت در جوامع مختلف بستگی دارد، نظریه مورد بحث بازگویی و تکرار اصول نظریه‌های بسیج منابع، انتخاب عقلانی و ساختار فرصت سیاسی، به زبانی دیگر شمرده می‌شود، فاقد عنصر نوآورانه و بدیع است و اساساً جوهی از نظریه‌های یادشده را بازتاب می‌دهد.

منابع

- اسنو، دیوید.ای و دیگران (۱۳۸۷): «میدان‌های هویت: فرایندهای طراحی و ساخت اجتماعی هویت جنبش‌ها»، در لازنا، انریک و دیگران، *جنبش‌های نوین اجتماعی*، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و علی صیحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دیانی، ماریو و دلاپورتا، دوناتلا (۱۳۸۳): *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- Ayres, Jeffrey M, (2004); "Framing Collective Action Against Neo-liberalism: the Case of the Anti globalization Movement" *Journal of World-System Research*, 1, PP 11- 34.
- Gamson, W.A (1988); Political Discourse and Collective Action, *International Social Movement Research*, 1, PP 219-244.
- ----- (1992); *Talking Politics*, New York: Cambridge University Press.
- Goffman, Erving (1974); *Frame Analysis*, Cambridge: MA, Harvard University Press.
- Karner Christian (2007); *Ethnicity and Everyday Life*, Uk, Rutledge.
- McAdam, D. (1996); "The Framing Function of Movement Tactics", In D. McAdam, J.D. McCarthy & M.N.Zald (Eds), *Comparative Perspectives on Social Movements*, PP 338-356, New York: Cambridge University Press.
- Obershall, A (1993); *Social Movements: Ideologies, Interests, and Identities*, New Brunswick: Transaction Books.
- Smith, Anthony D (1999); *Myths and Memories of the Nations*, London: Oxford University Press.
- Snow, D.A (2004); "Framing Processes, Ideology and Discursive Fields" in D.A. Snow, S.A. Soule & H.Kriesi (Eds), *The Blackwell Companion to Social Movements*, PP 380-412, Malden, MA, Blackwell Publishing.
- Snow, D.A. & Benford, R. D (1992a); "Master Frame Resonance and Participant Mobilization", *International Social Movement Research*, 1, PP 197-217.
- ----- (1992b); "Master Frames and Cycles of Protest", in Morris and Carol Muller eds., *Frontiers in Social Movement Theory*, PP 135-155, New Haven, CT: Yale University Press.
- Snow, David et.al. (1986); "Frame Alignment Processes, Micro-mobilization, and Movement Participation", *American Sociological Review*, No. 51, PP 464-81.
- Uitermark, Justus (??); "Framing Urban Injustices: the Case of the Amsterdam Squatter Movement", *Journal of Space and Polity*, Vol. 8, No. 2, PP 1-24.
- Zald, M.N (1996); "Culture, Ideology and Strategic Framing", In: Mac Adam, D., J.D. McCarthy & M.N. Zald (eds) *Comparative Perspectives on Social Movements*, PP 261-274, Cambridge: Cambridge University Press.